

#### گفته‌ها

### معصومی همدانی از نگاه دیگران

● سه‌شنبه گذشته مراسم تجلیل از حسین معصومی‌همدانی در آیین اردیبهشت‌مفاخر با مشارکت موسسه خانه کتاب در شهر همدان برگزار شد. این مراسم با سخنرانی افرادی همچون محمدعلی موحد، پرویز اذکابی، مهدی محقق، علیرضا ذکاوتی قراگزلو و نیز صحبت‌های معصومی همراه بود. حسین معصومی همدانی، سال ۱۳۲۷ در شهر همدان به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۱ در رشته مهندسی برق از دانشگاه کنونی صنعتی شریف فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۳۵۸ به عنوان مدرس تاریخ و فلسفه علم به دانشگاه شریف بازگشت و در سال ۱۳۷۲ به قصد ادامه تحصیل به فرانسه سفر کرد. تحصیلاتش را در رشته تاریخ و فلسفه علم در دانشگاه پاریس هفت ادامه داد و مدرک دکترای خود را با تخصص «تاریخ اپتیک و ریاضیات» از این دانشگاه کسب کرد. بعد از آن به ایران بازگشت و تدریس در دانشگاه شریف را از سر گرفت. در ادامه صحبت‌های محمدعلی موحد و پرویز اذکابی را درباره معصومی به نقل از خبرگزاری کتاب (ایبنا) می‌خوانید و در نهایت صحبت‌های خود معصومی.

**محمد علی موحد: دو جنبه معصومی**

دکتر معصومی یک جنبه تخصصی دارند و یک جنبه عمومی. ایشان متخصص تاریخ علم است که یکی از مشکل‌ترین مباحث فرهنگی ماست.

کسی که راجع به تاریخ علم مخصوصاً در عالم اسلام و ایران حرف می‌زند باید تاریخ هم بداند، به مباحث علمی واقف باشد، حوصله داشته باشد که آن متون بسیار پیچیده را ببیند و دقت کند که این کار هر کسی نیست. اما ایشان از جنبه عمومی فوق‌العاده است. فارغ از تخصصی که در علم دارد، در ادبیات کهن، معاصر و ادبیات مدرن نیز مهارت دارد. تازه‌ترین رمان‌ها را می‌خواند، تازه‌ترین شعرها را همراه با مطالعاتی که در ادب کهن ایران دارد و مقاله‌هایی در این موارد می‌نویسد. معصومی همدانی از آنهایی است که از اولین روزی که شاتخمش مرا شگفت‌زده می‌کند. او یک شخص استثنایی است که هر کسی در مقابلش شگفت‌زده می‌شود و اظهار حیرت می‌کند.

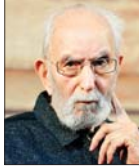
**پرویز اذکابی: معصومی جامع‌الفنون**

من با آقای معصومی از زمان حضرت آیت‌الله آخوند ملاعلی معصومی والد ماجد ایشان آشنایی پیدا کردم. ایشان ده سال از من کوچک‌ترند، موقعی که

در خدمت پدر بزرگوارشان کسب فیض و معرفت می‌کردیم با ایشان آشنا شدم. من آن زمان مجله پیک اسلام را زیر نظر آیت‌الله معصومی چاپ می‌کردم. ایشان در آن زمان یک دانشجوی برجسته ریاضی بود. من در مرکز مردم‌شناسی فرهنگ و هنر وقت کار می‌کردم و آقای دکتر معصومی در موسسه تازه‌تأسیس فرانکلین بود و در دانشگاه صنعتی شریف با رتبه بالایی تحصیل می‌کردند که همانجا هم مراتب تحصیلات ریاضی و فیزیک را ادامه داد. موسس فرانکلین یک بخش ویارستاری ایجاد کرده بود که یکی از ویاراستاران برجسته آنجا آقای معصومی بود. ایشان گاهی می‌آمدند مرکز مردم‌شناسی و همدیگر را می‌دیدیم. جوانب معرفتی دکتر معصومی فراوان است. ایشان هم به علوم اثباتی، علوم تجربی و هم به علوم انسانی اشراف دارد و در علوم اثباتی واقعا سرآمد است. از جمله آثار ایشان کتابی است که در آمریکا چاپ شد که شرح‌حال علمی جهان است. این کتاب به نوعی دانشنامه علمای جهان است که دانشمندان اسلامی آن را ترجمه کرده‌اند، کتاب به زبان انگلیسی است. البته ترجمه‌های دیگری درخصوص تاریخ علم دارد، به طور عمده تخصص دکتر معصومی تاریخ علم است ولی در سایر رشته‌ها مانند ادبیات کهن و معاصر هم صاحب‌نظر و صاحب اثر است.

**معصومی همدانی: مظهر پراکنده کاری‌ام**

چند سال پیش در یکی از مقالات نظرسنجی کرده بودند که چرا ایران را دوست دارید و اشخاص مختلفی جواب داده بودند اما بنده با خودم گفتم که سوال درستی است یا نه، زیرا دوست‌داشتن وطن دلیل نمی‌خواهد. علاقه به وطن یک امر عاطفی و طبیعی است. من متولد همدانم و این شهر را دوست دارم، ۵۰ سال است که در همدان زندگی نمی‌کنم ولی نمی‌توانم بگویم تهرانی‌ام. وقتی به گذشته خود نگاه می‌کنم می‌بینم اگر بخش کوچکی از ویژگی‌هایی که در حق من گفته شد درست باشد، بخشی از آن به محیطی که در آن متولد شدم بستگی دارد. من در خانواده اهل علم و شهری متولد شدم که محیط مناسبی برای مطالعه و علم‌داشت. این بخت را داشتم که از کودکی و نوجوانی با انسان‌های برجسته همدان آشنا شوم و از محضر آنها استفاده کنم و خدا را شاکرم. من مظهر پراکنده‌کاری‌ام. برخلاف کسانی که از اول یک کار را دنبال می‌کنند بنده بسیار متأثر از شرایط می‌شوم و اگر هرکسی کمک بخواهد دریغ نمی‌کنم. از پدرم یاد گرفتم در حق خودم سخت‌گیر و در حق دیگران آسان‌گیر باشم. امیدوارم توانسته باشم این درس را عملی کنم.



**گروه اندیشه:هیچ ساختار پایداری از نابرابری اجتماعی و اقتصادی بدون نوعی نظام معنایی برای تبیین و توجیه آن وجود ندارد.** در جوامع سنتی نابرابری و وجود سلسله‌مراتب در جامعه عموما امری طبیعی به شمار می‌رفت، مثلاً در یونان باستان ارسطو معتقد بود ندگی برای بردگان امری عادلانه و مقبول است یا رابطه مرد با زن ذاتا چنان است که در آن یکی فرادست است و دیگری فرودست. در اروپای دوران فئودالیسم و نظام کاستی در هند باستان نیز، قشربندی با توجیهات دینی و اخلاقی همراه بود. به‌این‌ترتیب، نابرابری مادی امری برخاسته از طبیعت یا تقدیر الهی محسوب می‌شد. در چنین روایتی، نابرابری جزئی از نظم امور است که طبق آن بخش عمده پادشاهی‌که جامعه ارائه می‌کند باید نصیب بهترین افراد شود. اروپای غربی از قرن نهم یک جامعه روستایی بود که در آن وضعیت افراد را تملک زمین تعیین می‌کرد. زمین عمدتاً در اختیار اقلیتی از مالکان و کلیسا بود. جامعه اروپا جامعه‌ای سلسله‌مراتبی بود که در آن دهقانان سرف در انقیاد اربابان کلیسا و اربابان غیروحانی بودند. کلیسا هم سبطره اخلاقی داشت و هم سیطره اقتصادی. زمین را خدا به انسان‌ها اهدا کرده بود تا بتوانند در روی آن زندگی کنند و در پی رستگاری معنوی باشند. هدف کارکردن کسب ثروت نبود و ترک نفس راهبان آرامنی بود که کل جامعه باید آن را سرمشق خود قرار می‌داد و در پی ثروت‌بودن فرورفتن در گناه مال‌پرستی محسوب می‌شد و فقر منشا الهی داشت. باین‌همه این نوع جوامع دوام می‌یافتند و از قرن هفدهم به‌بعد، توسعه نظام صنعتی سرمایه‌داری بخش عمده جوامع دستخوش تغییراتی شگرف کرد. تغییرات اجتماعی و اقتصادی عمیقی که در این چند قرن رخ داد همراه با انتقاد فزاینده از نظام اعتقادات سنتی بود که دو هزار سال در خدمت تبیین نابرابری‌های مادی و مشروعیت‌بخشیدن بدان بود. بسط بازار و دگرگونی فرایندهای تولید قربن با انقلاب صنعتی بدون زوال حقوق مرسوم در تجارت و تولید تحقق نمی‌یافت‌چون بر تمام ابعاد تولید تأثیر داشت و شامل کارتل‌ها و تثبیت دستمزدها و قیمت و محدودیت بر تحرک کارگران و امثال آن بود. بنابراین تغییرات سیاسی‌که رسماً افراد آزاد را پدید آورد خالق نیروی کار بدون زمین هم بود. بدین‌ترتیب انسان حق داشتن آنچه را که مالک آن است یعنی کار و توانایی‌کارکردن خویش و فروش آن را به دست آورد و خود تبدیل به کالا شد. از قرن هفدهم درست برخلاف این فکر که انسان‌ها ذاتاً با برحسب مشیت الهی از بطن تولد نابرابرند این استدلال پا گرفت که همه انسان‌ها برابر زاده شوند نه نابرابر. اگر برابری و نه نابرابری وضع «طبیعی» انسان به شمار می‌آید نابرابری‌های دائمی چه تبیین و توجیهی دارند؟ اگر همه انسان‌ها از حقوق طبیعی برخوردارند چرا عده‌ای بر مردم سلطه دارند؟ از این فرض رویکرد علوم اجتماعی مدرن به تبیین نابرابری و توصیف و قشربندی به وجود آمد.

کتاب «طبقه و قشربندی اجتماعی» تحلیلی است از مفهوم قشربندی اجتماعی و طبقه اجتماعی و نگاهی است اجمالی به تاریخ‌چارچوب‌هایی‌که برای درک و تبیین تداوم نابرابری‌های اجتماعی به کار می‌روند، با وجود این قشربندی اصطلاحی عام‌تر محسوب می‌شود. تعیین جایگاه سلسله‌مراتب در نظم اجتماعی، چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، امری فراگیر و عام است. این تعیین جایگاه سلسله‌مراتبی متکی بر ابعاد گوناگون هم مادی و هم فرهنگی است. به این ترتیب، قشربندی وابسته به عوامل بسیار گوناگونی است از جمله میزان تأیید اجتماعی، عزت نفس، جنسیت، سن، قومیت، درآمد، منابع مادی دیگر، شناخت نحوه رفتار مردم و همچنین خصوصیات دیگر از جمله تعلق مذهبی که در برخی جوامع عامل تعیین‌کننده مهمی است. در عوض اصطلاح طبقه اغلب برای توصیف نابرابری مادی و ریشه‌های آن به کار می‌رود. اغلب جامعه‌شناسان بر تمایز قاطع بین طبقه و «منزلت» (یا سلسله‌مراتب) تکیه می‌کنند. کرامپتون طبقه را پدیده‌ای منحصرا «مدرن» به شمار می‌آورد و آن را اساساً از ویژگی‌های نظام قشربندی مدرن جوامع «صنعتی» می‌داند که نقطه مقابل ساختارهای سنتی نابرابری است که با خصوصیات انتسابی یا

بیستم هر دو نظریه‌پرداز و مخصوصا مارکس مورد انتقاد قرار گرفتند که بیش از حد بر اهمیت طبقات اقتصادی به بهای کم‌رنگ‌شدن دیگر هویت‌های اجتماعی از قبیل ملیت یا جنسیت یا محلیت یا گروه قومی تکیه می‌کنند. در این فصل چند رویکرد نظری مارکسیستی جدید به طبقه مطرح می‌شود که اقتصادگرایی را تا حد زیادی تعدیل می‌کنند. فصل چهارم بر توصیف ساختاری طبقه متمرکز است که تلاشی است برای اندازه‌گیری ساختار طبقاتی برحسب رویکرد «گروه‌های شغلی». فصل پنجم به شرح کار دو پیشگام رویکرد گروه‌های شغلی (جان گولد‌تورپ و اریک اولین‌رایست) می‌پردازد. هدف اصلی این فصل بررسی تغییرات گسترده در جوامع معاصر و همچنین تبیین نظری این تغییرات است که منجر به اظهارنظرهایی چون «مرک طبقات» و خیزش «تفرد» شده است. در فصل ششم به بررسی نسبتاً مبسوط بعد فرهنگی طبقه و قشربندی پرداخته می‌شود که با شرحی از مفهوم «شهروندی» در کار تی. اچ. مارشال آغاز می‌شود و رویکرد پیر بوردیو به طبقه همراه با کاربردهای این رویکرد در تجزیه و تحلیل طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر هم به میان می‌آید. هر دو رویکرد اقتصادی و رویکرد فرهنگی به طبقه علی‌رغم اختلافاتشان متفق‌القولند که خانواده نقش مهمی در بازتولید نابرابری‌های طبقاتی دارد. فصل هفتم شرح نقش خانواده و بررسی فرایندهای درهم‌تنیده تحرک اجتماعی و تفاوت‌های طبقاتی در پیشرفت تحصیلی است. در این فصل در این‌مورد بحث می‌شود که ظهور شبه‌بازار در آموزش در بریتانیا همراه با افزایش تأثیر سیاست‌های نتولیبرالی به فرصت‌های طبقه متوسط برای سودجستن از سرمایه اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی پروان داد و با اقت میزان تحرک اجتماعی همراه بوده است.

در فصل آخر، نویسنده به پرسش تعمیق نابرابری طبقاتی می‌پردازد و بحث «طبقه فقیر» را همراه با بحث‌های امروزی درباره «محرومیت اجتماعی» مورد بررسی قرار می‌دهد و بعضی از دلایل تعمیق نابرابری‌ها حتی در جوامع ثروتمند غربی را توضیح می‌دهد. او معتقد است به رغم نقش روندهای تغییرات در خانواده و جهانی‌شدن در تعمیق نابرابری‌ها، این‌تحول به سوی نولیبرالیسم اقتصادی و سیاسی است که محور رشد نابرابری طبقاتی است. به اعتقاد او «تفرد» روندی نسبتاً غیرقابل‌توافق است که با تغییرات اخیر در سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی مرتبط است. سرانجام امکانات جنبش مخالف علیه نولیبرالیسم یا سرمایه‌داری نهایی بحث می‌شود.

**دو قرن تحلیل طبقاتی**

قشربندی اجتماعی بیانگر نظم سلسله‌مراتبی روابط اجتماعی و اصطلاحی عام برای وصف ساختارهای منظم نابرابری است. اصطلاح طبقه و قشربندی اغلب به جای یکدیگر به کار می‌روند، با وجود این قشربندی اصطلاحی عام‌تر محسوب می‌شود. تعیین جایگاه سلسله‌مراتب در نظم اجتماعی، چه در سطح کلان و چه در سطح خرد، امری فراگیر و عام است. این تعیین جایگاه سلسله‌مراتبی متکی بر ابعاد گوناگون هم مادی و هم فرهنگی است. به این ترتیب، قشربندی وابسته به عوامل بسیار گوناگونی است از جمله میزان تأیید اجتماعی، عزت نفس، جنسیت، سن، قومیت، درآمد، منابع مادی دیگر، شناخت نحوه رفتار مردم و همچنین خصوصیات دیگر از جمله تعلق مذهبی که در برخی جوامع عامل تعیین‌کننده مهمی است. در عوض اصطلاح طبقه اغلب برای توصیف نابرابری مادی و ریشه‌های آن به کار می‌رود. اغلب جامعه‌شناسان بر تمایز قاطع بین طبقه و «منزلت» (یا سلسله‌مراتب) تکیه می‌کنند. کرامپتون طبقه را پدیده‌ای منحصرا «مدرن» به شمار می‌آورد و آن را اساساً از ویژگی‌های نظام قشربندی مدرن جوامع «صنعتی» می‌داند که نقطه مقابل ساختارهای سنتی نابرابری است که با خصوصیات انتسابی یا

## اندیشه



بسیتم هر دو نظریه‌پرداز و مخصوصا مارکس مورد انتقاد قرار گرفتند که بیش از حد بر اهمیت طبقات اقتصادی به بهای کم‌رنگ‌شدن دیگر هویت‌های اجتماعی از قبیل ملیت یا جنسیت یا محلیت یا گروه قومی تکیه می‌کنند. در این فصل چند رویکرد نظری مارکسیستی جدید به طبقه مطرح می‌شود که اقتصادگرایی را تا حد زیادی تعدیل می‌کنند. فصل چهارم بر توصیف ساختاری طبقه متمرکز است که تلاشی است برای اندازه‌گیری ساختار طبقاتی برحسب رویکرد «گروه‌های شغلی». فصل پنجم به شرح کار دو پیشگام رویکرد گروه‌های شغلی (جان گولد‌تورپ و اریک اولین‌رایست) می‌پردازد. هدف اصلی این فصل بررسی تغییرات گسترده در جوامع معاصر و همچنین تبیین نظری این تغییرات است که منجر به اظهارنظرهایی چون «مرک طبقات» و خیزش «تفرد» شده است. در فصل ششم به بررسی نسبتاً مبسوط بعد فرهنگی طبقه و قشربندی پرداخته می‌شود که با شرحی از مفهوم «شهروندی» در کار تی. اچ. مارشال آغاز می‌شود و رویکرد پیر بوردیو به طبقه همراه با کاربردهای این رویکرد در تجزیه و تحلیل طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر هم به میان می‌آید. هر دو رویکرد اقتصادی و رویکرد فرهنگی به طبقه علی‌رغم اختلافاتشان متفق‌القولند که خانواده نقش مهمی در بازتولید نابرابری‌های طبقاتی دارد. فصل هفتم شرح نقش خانواده و بررسی فرایندهای درهم‌تنیده تحرک اجتماعی و تفاوت‌های طبقاتی در پیشرفت تحصیلی است. در این فصل در این‌مورد بحث می‌شود که ظهور شبه‌بازار در آموزش در بریتانیا همراه با افزایش تأثیر سیاست‌های نتولیبرالی به فرصت‌های طبقه متوسط برای سودجستن از سرمایه اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی پروان داد و با اقت میزان تحرک اجتماعی همراه بوده است.

بسیتم هر دو نظریه‌پرداز و مخصوصا مارکس مورد انتقاد قرار گرفتند که بیش از حد بر اهمیت طبقات اقتصادی به بهای کم‌رنگ‌شدن دیگر هویت‌های اجتماعی از قبیل ملیت یا جنسیت یا محلیت یا گروه قومی تکیه می‌کنند. در این فصل چند رویکرد نظری مارکسیستی جدید به طبقه مطرح می‌شود که اقتصادگرایی را تا حد زیادی تعدیل می‌کنند. فصل چهارم بر توصیف ساختاری طبقه متمرکز است که تلاشی است برای اندازه‌گیری ساختار طبقاتی برحسب رویکرد «گروه‌های شغلی». فصل پنجم به شرح کار دو پیشگام رویکرد گروه‌های شغلی (جان گولد‌تورپ و اریک اولین‌رایست) می‌پردازد. هدف اصلی این فصل بررسی تغییرات گسترده در جوامع معاصر و همچنین تبیین نظری این تغییرات است که منجر به اظهارنظرهایی چون «مرک طبقات» و خیزش «تفرد» شده است. در فصل ششم به بررسی نسبتاً مبسوط بعد فرهنگی طبقه و قشربندی پرداخته می‌شود که با شرحی از مفهوم «شهروندی» در کار تی. اچ. مارشال آغاز می‌شود و رویکرد پیر بوردیو به طبقه همراه با کاربردهای این رویکرد در تجزیه و تحلیل طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر هم به میان می‌آید. هر دو رویکرد اقتصادی و رویکرد فرهنگی به طبقه علی‌رغم اختلافاتشان متفق‌القولند که خانواده نقش مهمی در بازتولید نابرابری‌های طبقاتی دارد. فصل هفتم شرح نقش خانواده و بررسی فرایندهای درهم‌تنیده تحرک اجتماعی و تفاوت‌های طبقاتی در پیشرفت تحصیلی است. در این فصل در این‌مورد بحث می‌شود که ظهور شبه‌بازار در آموزش در بریتانیا همراه با افزایش تأثیر



تحلیلش از وقایع سیاسی آن عصر روشن می‌کند که جوامع واقعی را مرکب از طبقات گوناگون می‌داند. او اصطلاح طبقه را هم به صورت مفهومی تحلیلی در نظریه‌اش درباره جامعه به کار می‌برد و هم به عنوان مفهومی توصیفی و تاریخی. به عنوان مثال در شرح کودتای بنایارت در فرانسه در «هجدهم برومر لوئی بناپارت» گروه‌های اجتماعی گوناگونی تمیز می‌دهد از جمله اشراف زمین‌دار، بانک‌داران، بورژوازی صنعتی، طبقه متوسط، خرده‌بورژوازی، پروتلاریای صنعتی، لومین پروتلاریا و دهقانان. شرح مارکس از روابط طبقاتی آشتی‌ناپذیر فقط بر مالکیت و فقدان مالکیت متکی نیست بلکه مالکیت نیروهای مولد همانا وسیله «استثمار» بورژوازی از پروتلاریا در فرایند تولید است. کلید درک مارکس از این فرایند در نظریه ارزش کار مارکس نهفته است. مارکس در «فقر فلسفه» آنجا که درباره پروتلاریا می‌نویسد «این توده تانکون مخالف سرمایه بوده است اما طبقه‌ای برای خود نبوده است» تمایزی صریح بین «طبقه در خود» و «طبقه برای خود» (یعنی طبقه‌ای که به آگاهی طبقاتی رسیده) قائل می‌شود. این ابهام کار مارکس در تحول تحلیل جامعه‌شناسی طبقه اهمیت فراوانی دارد. توصیف مارکس از تکون آگاهی انسان برای نظریه ماتریالیسم تاریخی او که هسته نظریه به کار اجتماعی مارکسیستی است جنبه محوری دارد. این بحث به مساله «زیرنا» و «روینا» ختم می‌شود که تا امروز منشأ مجادلات فراوان بین مارکسیست‌ها بوده است.

مارکس یک انقلابی متعهد است و وبر پیشگام علوم اجتماعی «فارغ از ارزش» و فردگرا محسوب می‌شود. به همین دلیل گاه درباره تقابل تحلیل مارکس و وبر از طبقات اغراق می‌شود ولی دست‌کم در سطح توصیفی این دو تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند، هرچند رویکرد آنها درباره منابع ساختار طبقاتی (روابط تولید از یک‌سو و روابط بازار از سوی دیگر) تفاوت زیادی با هم دارد. وبر معتقد است که همه جمع‌ها و پدیده‌های انسانی را می‌توان به اجزای فردی‌شان تقلیل داد و بر حسب افراد تبیین کرد. او وقتی از طبقات حرف می‌زند به تعدادی از

مردم اشاره دارد که در جزء خاصی از شانس‌های زندگی وجه اشتراک دارند به طوری که این جزء منحصرأ تجلی منافع اقتصادی و برخورداری از کالا و فرصت کسب درآمد است و تحت شرایط بازار کار یا کالا تجلی می‌یابد.

بدین ترتیب «وضعیت طبقاتی» بازتاب «شانس‌های زندگی» متعین بازار است. جزء خاص که در این «شانس‌های زندگی» نقش دارد شامل مالکیت است که باعث تکوین طبقات برخوردار از مالکیت یا فاقد مالکیت می‌شود (یعنی مالکان و غیرمالکان) و همچنین شامل مهارت و آموزش که باعث تکوین طبقات «متخصص» و «تجاری» و فاقد تخصص می‌شود. او در کتاب «اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری» در مخالفت با اقتصادگرایی مارکسیستی، پیامدهای ناخواسته ایدئولوژی کالونی و تأثیر آن بر تحولات تاریخی را با بررسی «قربابت گزینشی» بین پروتستانیسم و روح سرمایه‌داری بررسی می‌کند.

اختلاف اساسی بین نظریه مارکس و وبر درباره طبقه را می‌توان به این صورت خلاصه کرد: اول اینکه از نظر مارکس روابط طبقاتی مبتنی بر استثمار و سلطه در روابط تولید است، درحالی‌که از نظر وبر وضعیت طبقاتی بازتاب تفاوت «شانس‌های زندگی» در بازار است. دوم اینکه ماتریالیسم تاریخی مارکس در تحول تاریخی اولویت را به طبقه می‌دهد، درحالی‌که در دیدگاه وبر در تبیین تاریخی امری احتمالی است و نکته سوم که نتیجه نکته قبلی است اینکه مارکس عمل طبقاتی را اجتناب‌ناپذیر می‌بیند درحالی‌که از نظر وبر طبقات صرفاً بنیان ممکن و متداول عمل جمعی است. مارکس و وبر هر دو به‌رغم اختلافات عمیق نظری‌شان طبقات اجتماعی را به‌گونه‌ای مفهوم‌سازی می‌کنند که از دل روابط اقتصادی بیرون می‌آید و هر دو طبقات را «بازبرگران» اجتماعی مهمی در بستر دوران صنعتی سرمایه‌داری به شمار می‌آورند. از نظر مارکس مبارزه طبقاتی نقشی اصلی در تحول سرمایه‌داری ایفا می‌کند. وبر چنین اعتقادی ندارد اما تردیدی نیست که تضاد طبقاتی را پدیده‌ای عمده در جامعه سرمایه‌داری می‌داند.

**اعلام مرگ زودهنگام**

در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ رشته جامعه‌شناسی به‌سریعت در حال توسعه بود. جامعه‌شناسی در بین علوم اجتماعی همواره رشته‌ای انتقادی بوده است. باین‌همه، در این دوره یکی از کانون‌های توجه منتقدان جامعه‌شناسی دیدگاه‌ها و فرضیات مربوط به نظریه «پایان ایدئولوژی» است. این نظریه استدلالی است مبنی بر اینکه ویژگی جوامع صنعتی اجاعاً گسترده بر سر ارزش‌ها و نگرش‌ها است و تضادهای مربوط به طبقه در چنین جوامعی رخت برمی‌بند. کرامپتون این افول اهمیت طبقه را پیامد تغییرات در اشتغال و خصوصیات اقتصاد جهانی و همچنین تغییرات کاملاً عامدانه و آگاهانه در چارچوب‌های گفتمانی نولیبرالیسم می‌داند. «پاسخ به پرسش چرایی وجود نابرابری این است. این به نابرابری‌های مادی به خودی خود چیز بدی نیستند. این فرض مضمون استدلال نولیبرالی درباره نابرابری است. چنین استدلالی بین برابری قانونی یا رسمی از قبیل برابری در قبال قانون و برابری فرصت‌ها از یک طرف و برابری در نتایج از طرف دیگر تمایز قائل می‌شود. به‌زعم نولیبرال‌ها دنبال‌کردن نابرابری پیامدها همچون برنامه‌های تبعیض مثبت با اصل برابری رسمی یا قانونی تناقض دارد. این تناقض از آنجاست که تبعیض مثبت نسبت به گروه‌هایی که محروم به شمار می‌آیند باعث برخورد نابرابر با کسانی است که صاحب امتیاز به حساب می‌آیند. به‌عنوان مثال در سال‌های اخیر شاهد پدیده‌هایی هستیم چون تمسک متقاضیان مرد سفیدپوست دانشگاه در آمریکا به قانون فرصت برابر تا اختصاص سهمیه به متقاضیان اقلیت‌های قومی در پذیرش دانشگاه‌ها را زیر سؤال ببرند» (ص ۳۷). یکی دیگر از استدلال‌های پایه‌ای نولیبرال‌ها که ریشه در سنت لیبرالیسم دوران روشنگری دارد این است که در هر حالت نابرابری‌های مادی مزایای مثبتی برای جوامع مدرن دارند. اقتصاددان‌هایی چون هایک معتقدند که در جامعه سرمایه‌داری پیگیری نفع شخصی مشوق ابداع و پیشرفت تکنولوژی است. از دید او کارآفرینان ممکن است شکست بخورند یا موفق شوند، اما کل جامعه از دستاوردهای این افراد پویا سود می‌برد، نظیر حمل‌ونقل عمومی و ارتباطات و کالاهای مصرفی از قبیل اتومبیل و ماشین لباس‌شویی و امثالهم. سرمایه‌داری از آن‌رو پویاست که نابرابر است و تلاش برای برابرسازی در نهایت منجر به سرکوب آزوری می‌شود. در چارچوب نولیبرالی فقر مسئله محرومیت اجتماعی به شمار می‌آید تا پیامد فرایندهای طبقاتی. بدین ترتیب سیاست‌های دولت به‌جای تغییرات ساختاری که نابرابری‌ها را کاهش دهد (مثل افزایش مالیات یا قانون کار حمایتی) به سمت مجهزکردن افراد برای به‌دست‌آوردن موقعیت‌های اجتماعی می‌رود (آموزش و کارورزی و کسب مهارت‌های جدید) که نیروی محرکه آن برجسته‌شدن «تفرد» در فرهنگ و رسانه‌های مسلط بوده. ششکاکان جامعه‌شناسی همچون کرامپتون معتقدند که تضاد طبقاتی حتی در سرمایه‌داری رفاه هم وجود داشت و نابرابری و تضاد طبقاتی را نمی‌توان در نظام سرمایه‌داری از میان برداشت یا حتی متوازن کرد و بدین ترتیب در جوامع معاصر اهمیت مفهوم طبقه به‌عنوان یک گفتمان محوری یا یک اصل سیاسی سازمان‌دهنده دوباره آشکار شده است.

### داستان یک امپراتوری

● ژاین در قرن نوزدهم با مساله تازه‌ای در تاریخ خود روبه‌رو شد که هستی و هویتش را تهدید می‌کرد. این کشور با فرهنگ و تمدنی باستانی و غرور ملی قرن‌ها دروازه‌هایش را به روی جهان خارج بسته و آرام زیسته بود و اینک دنیای تازه‌ای در برابر خود می‌یافت که رفت‌تا سکون و ثبات و انزوایش را در هم بشکند. در این ایام گروه تازه‌ای از قدرت‌های اروپایی با گسترش عرصه رقابت خود در جهان وارد آب‌های ژاین می‌شدند و همین امر موجب تحول فکری در بین سیاستمداران ژآینی و آغاز دوران مدرن‌سازی در ژاین شد. در فوریه ۱۸۶۷ مؤتوسهیتو در سن چهارده‌سالگی جانشین پدر شد و دوران اصلاحات معروف به «میچی» آغاز شد. سرآغاز این اصلاحات سوگندنامه‌ای پنج‌ماده‌ای بود که در هفتم آوریل ۱۸۶۸ و در هنگام تاج‌گذاری امپراتور میچی اعلام شد. این سوگندنامه هدف از دگرگونی‌های دوران امپراتور میچی را روشن کرد و بنیانی قانونی برای مدرن‌گرایی ژآین بنا نهاد. پنج ماده این سوگندنامه به شرح زیر بود:
برپایی شورای مشورتی، دخالت همه طبقات در اداره امور مملکتی، الغای قانون‌های تجمل‌ستیز و حذف محدودیت‌های طبقاتی در استخدام، جایگزین‌کردن قانون‌های منصفانه طبیعی به جای سنت‌های نارست و جست‌وجوی جهانی‌داشتش به منظور تقویت بنیاد حکومت امپراتوری.

بر اساس قوانین جدید، تمام افراد جامعه توانایی به‌دست‌آوردن مهارت جنگ‌آوری را به دست آوردند و جنگ‌آوری از انحصار طبقه سامورایی خارج شد. همچنین تحریم حمل و شمشیر و قطع مستقیم سامورایی‌ها به اجرا درآمد. تصویب چنین قوانینی اعتبار سامورایی‌ها و تأمین معاش آنان را خدشه‌دار کرد و در نتیجه ناراضیاتی و شورش آنان را در پی آورد. با وجود مخالفت‌های شدید محافظه‌کاران و سنت‌گرایان، رهبران میچی به مدرن‌سازی ژآین ادامه دادند. آنها با حمایت‌های دولتی به تمام شهرهای مهم کشور سیم تلگراف کشیدند. صنعت کشتی‌سازی، راه‌آهن، کارخانه‌های مهمات‌سازی، معدن و دیگر صنایع نیز از این حمایت‌ها برخوردار شد. تکرانی از امنیت ملی باعث توجه بسیار به نوسازی ارتش شد. به‌این‌ترتیب ارتشی کوچک با یک سیستم بزرگ پشتیبانی شکل گرفت و نظام سربازری برای همه مردان اجباری شد. سامانه‌های نظامی ارتش‌های خارجی و به‌ویژه سیستم فرانسوی مورد مطالعه قرار گرفت و در سیستم نظامی ژاین به کار برده شد. هنگامی که نیروی دریایی آمریکا به سیاست انزوا در ژآین پایان داد، ژآینی‌ها خود را در برابر فشار نظامی و بهرودکشی اقتصادی قدرت‌های غربی بی‌دفاع یافتند. اگر ژآین می‌خواست از دوران فئودالی بیرون بیاید و همچون دیگر کشورهای آسیایی به یکی از مستعمرات اروپایی‌ها تبدیل نشود، لازم بود که پایه‌های یک استقلال ملی واقعی و ارتش قوی را بنا گذارد که نتیجه آن شکست دادن چین و کره بود. روسیه در این زمان سعی کرد مناطق شمال‌شرقی چین را تحت سلطه خود دریاورد و مخصوصاً به منچوری که در این ناحیه قرار داشت توجه زیادی می‌کرد. چندی بعد مذاکرات برای رفع اختلاف بین ژاین و روسیه با شکست مواجه شد و سرانجام در ۱۰ فوریه سال ۱۹۰۴ ژآین به ناوگان روسیه در پورت‌آرتور بازگشت. با پیروزی شگفت‌آور جنگ روسیه و ژآین شد که با پیروزی شگفت‌آور ژآین در این جنگ پایان گرفت و بدین‌ترتیب، ژآین تبدیل به یکی از کشورهای امپریالیستی در قرن بیستم شد.

کتاب «تاریخ تجدد ژآین»، بازگوکننده دوران ورود به مدرنیته در تاریخ ژآین است. نویسنده کتاب هاشم رجب‌زاده محقق پرتلاش و استاد ایرانشناسی و زبان فارسی در دانشگاه‌های ژاین است که از طریق تالیف و ترجمه کتاب‌های متعدد سهم عمده‌ای در ژآین‌شناسی ایرانی‌ها و ایران‌شناسی ژآینی‌ها داشته است. این کتاب ویرایشی است از کتاب «تاریخ ژآین از آغاز تا معاصر، نگاهی به زمینه‌ها و مایه‌های فرهنگ و تمدن امروز سرزمین آفتاب» که در سال ۱۳۶۵ منتشر شده بود و مشتمل بر دو بخش بود: یکی شرح رویدادهای پیش از تجدد، با عنوان «از آغاز تا نهضت» (سال ۱۸۶۸) و دیگری «از نهضت (تجدد) تا پایان جنگ» (سال‌های ۱۸۶۸ تا ۱۹۴۵). کتاب جدید از آغاز دوره ادو و حکومت خاندان سیه‌سالاری توکوگاوا (سال‌های ۱۸۶۷ – ۱۶۰۳) تا سال ۱۹۱۲ یعنی سال درگذشت امپراتور میچی را توضیح می‌دهد. شرح فشرده دوره اصلاحات امپراتوری میچی – که هم‌عصر با ناصرالدین‌شاه قاجار در ایران و بروز زمینه‌های تجدد در ایران نیز است – نشان می‌دهد که ژآین، کشوری که از عهد باستان تا سده‌های میانه و حتی عصر جدید کمتر نامی از آن برده می‌شد چگونه در کمتر از پنج دهه توانست به یک قدرت بزرگ آسیایی و پس از چند دهه عملاً به یک قدرت صنعتی و نظامی قاره‌ای و حتی بین‌قاره‌ای تبدیل شود.



هاشم رجب‌زاده
ناشر: جهان کتاب
چاپ اول: ۱۳۹۷
قیمت: ۲۵۰۰ تومان